

رودکی چک برگرفت و نواخت

□ تصحیح، پانوشت و واگشایی وارگان:

دکتر محمود جنیدی جعفری



سرشناسه: جنیدی جعفری، محمود، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: رودکی چنگ برگرفت و نواخت

مشخصات نشر: تهران: درنوِیسا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۳۱۰ ص: جدول.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۳۷۵۰-۹-۰

وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر

یادداشت: فهرست نویسی کامل اثر در نشانی <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۱۹۶۶

رودکی چنگ برگرفت و نواخت

تصحیح، پانویشت و واگشایی واژگان: دکتر محمود جنیدی جعفری
ویراستار: ناهید پور دانشی

ناشر: درنوِیسا

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰

تلفن نشر: ۴۴۲۹۸۹۳۷

پست الکترونیکی: dornavissa@gmail.com

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

فهرست

پیشگفتار.....	۹
سخنی از نظامی عروضی در باره رودکی.....	۱۹
رودکی زندگی و زمانه او.....	۲۷
نام و نسب.....	۲۷
لقب.....	۲۹
زادگاه.....	۳۱
تخلص.....	۳۳
تولد.....	۳۵
عصر زندگی.....	۳۷
شاعران معاصر او.....	۴۲
سفرهای او.....	۴۶
معلومات او.....	۴۹
عقاید و افکار.....	۵۸
نابینایی.....	۷۳
زن و فرزند.....	۸۱
عشق.....	۸۱
راوی اشعار.....	۸۳
مصایب پایان عمر.....	۸۴
توانگری.....	۸۵
درگذشت.....	۸۹
مزار.....	۹۲
آثار رودکی.....	۹۴
اشعار دیگران منسوب به رودکی.....	۱۴۰
دیوان مجعول رودکی.....	۱۴۷
چامه‌ها و سوگ‌سروده‌ها.....	۱۵۵
آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب.....	۱۵۷
مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود.....	۱۵۹
مادر می را بکرد باید قربان.....	۱۶۲
مرد مرادی، نه همانا که مرد.....	۱۷۰
خانه خود باز رود هر یکی.....	۱۷۱
کاروان شهید رفت از پیش.....	۱۷۲
ای آن که غمگنی و سزاواری.....	۱۷۲
غزلواره‌ها.....	۱۷۵
زهی فزوده جمال تو زیبو آرا را.....	۱۷۷
پویک دیدم به‌حوالی سرخس.....	۱۷۷
جهانا چه بینی تو با یچگان.....	۱۷۸
به حق نالم ز هجر دوست زارا.....	۱۷۹

- گرفت خواهیم زلفین عنبرین تو را ۱۸۰
- دلا، تا کی همی جویی منی را؟ ۱۸۰
- با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین گزین ۱۸۱
- گل صد برگ و مشک و عنبر و سیب ۱۸۲
- رودکی چنگ برگرفت و نواخت ۱۸۲
- امروز بهر حالی بغداد بخاراست ۱۸۳
- شاد زی، با سیاه چشمان، شاد ۱۸۳
- جهان به کام خداوند بادو دیر زیاد ۱۸۴
- زلف ترا جیم که کرد؟ آن که او ۱۸۵
- فرشته را ز حلاوت دهان پر آب شود ۱۸۵
- ملکاک جشن مهرگان آمد ۱۸۶
- صرصر هجر تو، ای سرو بلند ۱۸۶
- می ارد شرف مردی پدید ۱۸۷
- کار همه راست، آنچنان که بیاید ۱۸۷
- هر باد که از سوی بخارا به من آید ۱۸۸
- دربغ! مدحت چون دُرّو ابدار غزل ۱۸۸
- بر رخس، زلف عاشق بست چو من ۱۸۹
- مرا جود او تازه دارد همی ۱۸۹
- اگر گل آرد بار آن رخاں او، نه شگفت ۱۹۰
- ای خواجه، این همه که تو خود می دهی شمار ۱۹۰
- وقت شبگیر بانگ ناله زبر ۱۹۱
- زیرش عطارد، آن که نخوانیش جز دیر ۱۹۲
- زمانه اسب و تو رایض، برای خویش تاز ۱۹۳
- چون سپرم نه میان بزم به نوروز ۱۹۳
- زان می، که گر سرشکی ازان در چکد به نیل ۱۹۳
- می لعل پیش آرو پیش من ای ۱۹۴
- چو در پاش گردد به معنی زبانم ۱۹۴
- بد ناخوریم باده، که مستانیم ۱۹۴
- هان! صائم نواله این سفله میزبان ۱۹۴
- ای مع، کنون تو شعر من از بر کن و بخوان ۱۹۵
- خلخیان خواهی و جمّاش چشم ۱۹۵
- با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین ۱۹۶
- سماع و باده گلگون و لعبتان چو ماه ۱۹۶
- زمانی برق پر خنده، زمانی رعد پر ناله ۱۹۶
- مشوش بست دلم از کرشمه سلمی ۱۹۷
- سپید برف برآمد به کوهسار سیاه ۱۹۷
- آن چیست بر آن طبق همی تابد؟ ۱۹۷
- بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی ۱۹۸
- جعد همچون نورد آب به باد ۱۹۸
- گل بهاری، بت تتاری ۱۹۸
- بوی جوی مولیان آید همی ۱۹۹

- بی‌قیمت‌ست شکر از آن دو لبان اوی ۲۰۲
ای بر همه میران جهان یافته شاهی ۲۰۲

قطعه‌ها ۲۰۵

- گر من این دوستی تو ببرم تا لب گور ۲۰۷
کس فرستاد به‌سر اندر عیار مرا ۲۰۷
به‌نام نیک تو خواجه، فریفته نشوم ۲۰۸
با خردمند بی‌وفا بود این بخت ۲۰۸
به‌سرای سپنج مهمان را ۲۰۸
زمانه پندی ازادوار داد مرا ۲۰۹
این جهان پاک خواب کردارست ۲۰۹
به‌خیره برشمارد سیر خورده گرسنه را ۲۱۰
آن صحن چمن، که از دم دی ۲۱۰
مرغ دیگی که بچه زو ببرند؟ ۲۱۰
آخر هر کس از دو بیرون نیست ۲۱۱
چون تیغ به‌دست آری، مردم توان کشت ۲۱۱
مهر مفکن برین سرای بسج ۲۱۲
پیشم آمد بامداد آن دلبر از راه شکوخ ۲۱۲
ای روی تو چو روز دلیل موحدان ۲۱۲
مکی به‌کعبه فخر کند، مصریان به‌فیل ۲۱۳
چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد، ۲۱۳
از دوست به‌هر چیز چرا بایدت آزد؟ ۲۱۳
حائم طایی تویی اندر سخا ۲۱۴
چون بچه کبوتر منقار سخت کرد ۲۱۴
دیر زیاد آن بزرگوار خداوند ۲۱۵
جز آن که مستی عشق‌ست، هیچ مستی نیست ۲۱۶
نیز ابا نیکوان نمایندت جنگ فند ۲۱۷
مهربان جهان همه مردند ۲۱۷
مرا تو راحت جانی، معاینه، نه خبر ۲۱۸
تا کی گوئی که اهل گیتی ۲۱۸
اگر چه عذر بسی بود، روزگار نبود ۲۱۹
دریا دو چشم و آتش بر دل همی فزاید ۲۱۹
اندی که امیر ما بازآید پیروز ۲۲۰
کسی را که باشد به‌دل مهر حیدر ۲۲۰
بود اعور و کوسج و لنگ و پس من ۲۲۰
نگارینا، شنیدستم که گاه محنت و راحت ۲۲۱
گر شود بحر کف همت تو موج‌زنان ۲۲۱
به‌دور عدل تو در زیر چرخ مینایی ۲۲۱
چرخ فلک هرگز پیدا نکرد ۲۲۲
چاکرانت به‌که رزم، چو خیاطانند ۲۲۲
همی بکشتی، تا در عدو نمائد شجاع ۲۲۲
زندگانی چه کوتاه و چه دراز ۲۲۳

- ۲۲۳ روی به محراب نهادن چه سود؟
- ۲۲۳ همی برآیم با آن که بر نیاید خلق
- ۲۲۴ گر نه بدبختی، مرا که فگند؟
- ۲۲۴ گرد گل سرخ اندر خطی بکشیدی
- ۲۲۵ رهی سوارو جوان و توانگر از ره دور
- ۲۲۵ ای لک، ار ناز خواهی و نعمت
- ۲۲۵ بسا که مست درین خانه بودم و شادان
- ۲۲۶ کسان که تلخی زهر طلب نمی‌دانند
- ۲۲۶ در بغم آید خواندن گزاف‌وار دو نام
- ۲۲۶ دریغ آن که، گرد کرد با رنج
- ۲۲۷ اگر امیر جهاندار، داد من ندهد
- ۲۲۷ چون کسی گردمت به دستک خویش
- ۲۲۷ بی‌دل و جان را به خداوند سپاریم
- ۲۲۸ جمله صید این جهانیم، ای پسر
- ۲۲۸ هست بر خواجه پیخته ز فتن
- ۲۲۹ شاه‌ی، که به‌روز رزم از رادی
- ۲۲۹ یاد کن، ز برت اندرون تن سوی
- ۲۲۹ یخچه می‌بارید از ابر سیاه
- ۲۳۰ چه چیزست آن رونده سیرک خرد؟
- ۲۳۰ خواهی تا مرگ نیاید تو را
- ۲۳۰ ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو
- ۲۳۰ لنگ‌رونده است، گوش نی و سخن یاب
- ۲۳۱ ترنج بیدار اندر شده به خواب گران
- ۲۳۱ زه، دانا را گویند، که داند گفت!
- ۲۳۱ من موی خویش را نه ازان می‌کنم سیاه
- ۲۳۲ پشت کوژ و سرتویل و روی بر کردار نیل
- ۲۳۲ رفیقا، چند گویی: کو نشاطت؟
- ۲۳۲ ای دل، سزایش بری
- ۲۳۳ این جهان را نگر به چشم خرد
- ۲۳۳ مار را، هر چند بهتر پروری
- ۲۳۳ ای وید غافل از شمار، چه پنداری؟
- ۲۳۳ تا خوی ابر گلرخ تو کرده شبنمی
- ۲۳۴ مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب،
- ۲۳۴ کسی را چو من دوستان می چه باید؟
- ۲۳۵ آن که نماند به هیچ خلق خدایست
- ۲۳۵ آی دریغا! که خردمند را
- ۲۳۵ دلت‌تنگ مدار، ای ملک، از کار خدایی
- ۲۳۶ چمن عقل را خزانی اگر

۲۳۷ چهار پاره‌ها

- ۲۳۹ در رهگذر باد چراغی که توراست
- ۲۳۹ با آن که دلم از غم هجرت خون‌ست

۲۳۹	جایی که گذرگاه دل محزون است
۲۳۹	دل خسته و بسته مسلسل مویی است
۲۳۹	تقدیر، که بر کشتنت آرم نداشت
۲۳۹	چشمم ز غمت، به هر عقیقی که به سفت
۲۴۰	بی روی تو، خورشید جهان سوز مباد
۲۴۰	زلفش یکشی، شب دراز اندازد
۲۴۰	چون روز علم زند، به نامت ماند
۲۴۰	جز حادثه، هرگز طلیم کس نکند
۲۴۱	نامت شوم، دل ز فرح زنده شود
۲۴۱	آمد بر من، که؟ یار، کی؟ وقت سحر
۲۴۱	هان! تشنه، مگر، مجوی زین باغ نمر
۲۴۱	چون کشته یبینی ام، دو لب گشته فرار
۲۴۱	در جست آن نگار پر کینه و جنگ
۲۴۱	بر عشق توام، نه صبر پیداست، نه دل
۲۴۲	و آجب نبود به کس بر افضال و کرم
۲۴۲	یوسف رویی، کزو فغان کرد دلم
۲۴۲	در پیش خود آن نامه چو یلکامه بهم
۲۴۳	در منزل غم، فگنده مفرش ماییم
۲۴۳	در عشق، چو رودکی شدم سیر از جان
۲۴۳	دیدار به دل فروخت، نفروخت گران
۲۴۳	رویت دریای حسن و اعلت مرجان
۲۴۴	ای از گل سرخ رنگ بریده و بو
۲۴۴	ای ناله پیر خانقاه، از غم تو
۲۴۴	چرخ کجه باز، تا نهان ساخت کجه
۲۴۴	زلفت دیدم، سر از چمان پیچیده
۲۴۴	ای بر تو رسیده بهر هر یک چاره
۲۴۵	چون کار دلم ز زلف او ماند گره
۲۴۵	از کعبه، کلیسیا نشینم کردی
۲۴۵	گر بر سر نفس خود امیری، مردی
۲۴۵	آن خر پدرت، به دشت خاشاک زدی
۲۴۵	دل سیر نگرددت ز بیدادگری
۲۴۶	با داده قناعت کن و با داد بزی
۲۴۶	نارفته به شاهراه وصلت گامی
۲۴۷	بیت‌های پراکنده ناپیوسته
۲۷۱	بیت‌های پراکنده کلیله و دمنه و سندبادنامه
۲۷۱	هر که نامخت از گذشت روزگار
۲۷۱	از خراسان به روز طلوس و ش
۲۷۱	هم چنان سرمه که دخت خوب روی
۲۷۲	شب زمستان بود کبی سرد یافت
۲۷۲	آن گرنج و آن شکر برداشت پاک
۲۷۲	دمنه را گفتا که تا این بانگ چیست؟

بیت‌های پراکنده در بحر متقارب..... ۲۸۵

کشتی‌ای بر آب و کشتیانش باد ۲۸۸

بانگ زله کرد خواهد گر گوش ۲۸۸

وز درخت‌اندر، گواهی خواهد اوی ۲۸۸

هم‌چنان کیتی که دارد انگبین ۲۸۸

هیچ شادی نیست اندر این جهان ۲۸۹

تا جهان بود از سر مردم فراز ۲۸۹

گفت با خرگوش، خانه خان من ۲۸۹

آن که را دانه که، اویم دشمن ست ۲۸۹

بیت‌های پراکنده در بحر خفیف..... ۲۹۵

ابیات پراکنده در بحر هزج..... ۳۰۱

بیت‌های پراکنده..... ۳۰۳

بحر مضارع ۳۰۳

مثنوی بحر سریع ۳۰۳

بیت‌های دیگر در بحر هزج ۳۰۴

www.ketaboo.ir

پیشگفتار

بسیاری دربارهٔ رودکی سخن گفته‌اند، که بهین‌ترینشان استاد سعید نفیسی است. او ناگفته‌های بسیاری را بازگفته، آن‌گونه که دیگران آنچه گفته‌اند، یا آنچنان اندک است و همانند، که به‌بازگفت برنمی‌انگیزد، و یا برگرفته‌ای است از آن همه گفتار! پس ناسره دیدم که نیز به‌یازده و نیم سده پیش بازگردم و کوتاه‌کلام دیگران را بازنویسم، زیرا هرچه گفتنی است، نفیسی گفته، از زمان، مکان، جایگاه، یاران، باور زمانه و حتی نفوذ شعری رودکی در شاعران سده‌های پیشین، این شد که سزا دیدم کوتاهه‌ای بسنده از پژوهش سترگش را وام بگیرم و به‌جای هر سخن تکراری، آن را بازتاب دهم. نیز پیش از آن به‌سراغ نظامی عروضی رفته‌م و داستان او را دربارهٔ رودکی و سرودهٔ زیبایش، آذین‌بخش کتاب کردم.

نگریستم تا به‌آنی بپردازم که دیگران یا بدان نپرداخته‌اند، یا بدان کم پرداخته‌اند، به‌خود اشعار نگریستم، با وسواس. در کنار رودکی نشستیم، گوش دل سپردم به‌نوای چنگش، و چشم دوختم به‌لب‌هایش تا شعرش را آن‌گونه بشنوم که او سروده بود. پس آنگاه، به‌واژگان دشوار پرداختم، از همه مهم‌تر، به‌نقش واژه‌ها توجه کردم، تا نشستگاه معنی را در جای‌جای سروده‌ها دریابم.

این‌گونه شد که ناگزیر نه تنها واژه‌های مهجور را بازگشودم که با توجه به‌مفهوم سروده‌ها، به‌نقش‌گاه واژه‌های ساده نیز دقت کردم و معنی را از هزارتوی زمان برون کشیدم و در پانویست بازتاباندم.

زمان رودکی از ما دور است و زبان دری در این نزدیک به دوازده سده فاصله، نقش‌ها زده و روی به پیشرفت نهاده، واژگانش اینک چندین برابر گسترده شده‌اند، و بی‌گمان، زبان امروزی با زبان رودکی در سده سوم و سه دهه چهارم، تفاوت‌های بسیار دارد.

ناگزیر واژه‌های سده‌های دور را، با توجه به نقش‌شان، برای خواننده امروزی بازشکافیم و مفاهیم و معانی را در پانوشت بازتاب دادیم تا خواننده بتواند ساده‌تر و روان‌تر با سروده رودکی پیوند به‌زند.

از گمانه‌زنی دوری گزیدیم و به واقعیت‌ها نزدیک شدم، از این روست که باور دارم این بازشکافی سروده‌ها و مفاهیم واژگانی، تاکنون پربارتر و گسترده‌تر از دیگران است که دیگران، چه بسا بدان اندک پرداخته‌اند.

افزون بر این کار واژگانی، به وزن‌ها پرداختیم که رودکی بیشترین گوناگونی وزن را در شمار کم اشعار به جای مانده‌اش دارد.

رودکی حدود سال ۲۶۰ قمری در رودک زاده شد، در ۳۲۹ قمری نیز درگذشت. چه آموخت، چه خواند، چه سرود و با چه کسان نشست و برخاست؟ همگی را در پژوهش استاد نفیسی پی می‌گیریم.

صور خیال در شعر رودکی شورانگیز است و تأثیرش بر شاعران پسین بسیار. از آنجا که نفیسی درباره زندگی او گفتنی‌ها را گفته، در این کوتاه سخن، به زندگی او نپرداخته‌ام که تنها به سروده‌ها پرداخته‌ام، باشد پرداختن به متن، مکمل پژوهش استاد نفیسی باشد که چنان پیشگفتاری، چنین متنی را پرداخته، سزااست.

در هم‌ریختگی‌های اشعار را در پژوهش عبدالغنی میرزایف، دستمایه خویش نکردم،

به ساخت واژه‌ها نگریستم و به مفهوم که چه گونه بافتار سروده را شکل داده است. از این راهکار بهره جستیم، و این برآمد این تلاش‌هاست.

گفتنی است که شعر رودکی ساده و روان است و پیچیدگی سخن‌پردازان سده‌های پسین را ندارد. او ساده می‌گوید، به همان سادگی که می‌اندیشد و آنچه را که می‌بیند و یا احساس می‌کند، اما دل‌انگیز و دل‌چسب، آن گونه که به دل خوش می‌نشیند. نگاهش به پدیده‌ها بری از گزافه‌گویی است، و تأثیرگذار، تا آنجا که پسینیان چهره‌کلام، او را ستودند و برخی از سروده‌هایش را بنمایه سروده خود کردند. اینک دو انگیزش دیگر را نیز بنگریم، نخست این که رودکی از سرآغازگران بود و تازه زبان دری می‌رفت تا خود را از زیر بار سنگین و فشار تاب‌شکن زبان تازی برهاند و خود را بنمایاند، دو دیگر آن که زبان دری، به‌ویژه در گستره شمال خاوری ایرانزمین، با دری این روزگاران تفاوت‌هایی واژگانی دارد، چه در خوانش و چه در شکل، به‌ویژه واژه‌هایی که در زبان دری امروزی کاربری ندارد. ازین روست که چنان زبانی، به‌ویژه با دوازده سده فاصله، روان به گوش نمی‌نشیند. زبان این‌زمانی، دیگر آن سادگی، خامی و زمختی زبان سده‌های آغازین را ندارد. ازین روی، خوانش، معنی و در جای جای، مفهوم واژه و بیت را در پانوشت بازتاباندم. برای خوانش درست از الفبای فونتیک بهره گرفتم. بحرهایی را که رودکی به کار برده بود، نیز به کوتاهی شناسانده‌ام.

سروده‌های بازمانده رودکی را چند بخش کردم. سروده‌های اندرزگونه و خردورزانه را در بخش قطعه‌ها، سروده‌های ذوقی و احساسی را در بخش غزلواره‌ها، قصیده‌ها و مرثیه‌ها را در بخش چامه‌ها و سوگ‌سرودها و چهارپاره‌ها را در بخشی جداگانه و... بخشبندی کردم.

شعرهای بجای مانده رودکی در هشت بحر رمل، هزج، سریع، خفیف، متقارب، مجتث، مضارع و منسرح‌اند. زحاف‌های بحرهای اشعار نیز ۹ گانه‌اند، مخبون، مقصور، محذوف، اخرب، مقبوض، مکفوف، مطوی، مکشوف، منحور که به کوتاهی بحرهای زحاف‌ها را باز گفته شده:

رمل: ramal. باران اندک، نمی‌باران، حصیر بافتن.

کلید واژه این بحر، فاعلاتن است که مثنی mosaman سالم آن، از هشت فاعلاتن در یک بیت ساخته می‌شود، یعنی در هر مصرع، چهار فاعلاتن:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

و برای مسدس mosadas سالم، در هر مصرع سه فاعلاتن:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

زحاف‌های بحر رمل سروده‌های به جای مانده رودکی اینانند:

مخبون: maxbun. برگرفته از **خبون**: دوختن پیراهن. هنگامی است که حرف دوم

فاعلاتن زدوده می‌شود و فاعلاتن به جای می‌ماند.

مقصور: maqsur. برگرفته از **قصور**: کوتاه کردن. هنگامی است که حرف آخر

فاعلاتن را بزدااییم و ت را ساکن کنیم، گاهی نیز ت آخر به ن تبدیل می‌شود:

فاعلاتن - ن = فاعلاتن گاهی ت حذف و فاعلن به دست می‌آید.

محذوف: mahzuf. برگرفته از **حذف**: زدودن. افتادن. هنگامی است که سبب

آخری فاعلاتن را بزدااییم: فاعلاتن - ات = فاعلن، بنگریم:

برکنار جوی ببینم رسته بادام و سرو

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

که آن را بحر رمل مثنی محذوف می‌نامیم.

یخچه می‌بارید از ابر سیاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

که آن بحر رمل مسدس محذوف می‌نامیم.

اینک اگر مخبون فاعلاتن، یعنی فاعلاتن را محذوف کنیم، فعلن یعنی مخبون

محذوف به دست می‌آید.

گر من این دوستی تو به برم تا لب گور

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

که آن را بحر رمل مثنی مخبون محذوف می‌نامیم.

صتر صتر هجر تو، ای سرو بلند

فاعلاتن فاعلاتن فعلن

که آن را بحر رمل مسدس مخبون محذوف می‌نامیم.

هزج: hazaj. آوای تندر. رعد. آواز خوش و شادی‌انگیز. بیشتر سروده‌ها و

ترانه‌های عربی در این بحرند. بحر هزج مثنی سالم از چهار مفاعیلن در هر مصرع

به دست می‌آید.

زمانی برق پُر خنده، زمانی رعد پُر ناله

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

محذوف: بنابر تعریف حذف در بحر رمل، در این جا نیز سبب آخر مفاعیلن زدوده

می‌شود:

مفاعیلن - لن = مفاعی که به جای آن فعولن به کار برده می‌شود:

رفیقا چندگویی کو نشاطت؟

و یا

به حق نالم ز هجر دوست زارا

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

که آن را بحر هزج مسدس محذوف می‌نامیم.

اخر: برگرفته از خرب: کسی که گوشش را سوراخ کرده، شکافته گوش. گوش

سوراخ. هنگامی است که از مفاعیلن حرف اول و آخر، م، ن، را می‌زداییم.

مفاعیلن - م - ن = فاعیل که به جای آن مفعول را به کار می‌بریم.

مقبوض: maqbuz. برگرفته از قبض: گرفته شده. تصرف شده. برگرفته شده،

هنگامی است که ی مفاعیلن را می‌زداییم.

مفاعیلن - ی = مفاعیلن

بنگریم به سروده

آن چیست بر آن طبق همی تابد؟

هزج مسدس: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اخر مفاعیلن - مفعول و مقبوض مفاعیلن - مفاعیلن، بنابراین بحر سروده می‌شود:

مفعول مفاعیلن مفاعیلن

که بحر هزج مسدس اخر مقبوض به دست می‌آید.

مکفوف: برگرفته از کف: نابینا، دور داشتن، بازداشتن و ممانعت. هنگامی است که

حرف ساکن مفاعیلن را می‌زداییم: مفاعیلن - ن = مفاعیل

امروز به هر حالی، بغداد و بخارا است

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

که آن را بحر هزج مثنی احرز مکفوف محذوف می‌نامیم.

بحر متقارب: نزدیک به هم. نزدیک به یکدیگر این بحر از هشت و یا شش فعولن در

یک بیت ساخته می‌شود.

بود اورو کوسچو لنگو پس من

فعولن فعولن فعولن

که بحر متقارب مثنی سالم به‌دست می‌آید.

مقبوض: برگرفته از قبض: گرفتگی. زدودن حرف پنجم فعولن است.

فعولن - ن - فعولن

محذوف: هنگامی است که سبب آخری فعولن را می‌زداییم.

فعولن - لن = فعو که به جای آن فعل به کار می‌بریم.

جهانا، چه بینی تو با بچگان

فعولن فعولن فعل

که بحر متقارب مثنی محذوف به‌دست می‌آید.

مقصور: هنگامی است که حرف آخر فعولن را می‌زداییم و، ل آخر را ساکن می‌کنیم.

توجه کنیم که همین زدودن را در مقبوض به کار بردیم، اما فعول به جای ماند، اما در

اینجا حرکت - را ساکن می‌کنیم.

فعولن - ن = فعول - = فعول

بحر سریع: تندو تیز. شتابات. واژه‌ها در این بحر شتابان‌اند. همیشه مسدس به کار

می‌رود، مستفعلن مستفعلن فاعلات، که سالم آن کاربری ندارد.

مطوی: motavi در هم تنیده. درهم پیچیده. هنگامی است که از مستفعلن،

مفتعلن را می‌گیریم.

مکشوف: aksuf. برهنه. بی‌پرده. آشکار شده. هنگامی است که از آن فاعلن را

به کار می‌بریم.

روی به محراب نهادن چه سود؟

مفتعلن مفتعلن فاعلن

که آن را بحر سریع مطوی مکشوف می‌نامیم.

مجئت: mojtas. از بن کنده شده. از بیخ کنده شده. این وزن از چهار مستفعلن

فاعلاتن در هر بیت ساخته می‌شود.

مخبون: از مستفعلن، مفاعیل

مخبون محذوف: از فاعلاتن، فعلن

به‌خیره برشمرد تیر خورده گرسنه را

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

که بحر مجئت مثنی محذوف به‌دست می‌آید.

مضارع: mozârea. شبیه، همانند، شریک. این بحر از ۴ بار مفاعیلن فاعلاتن

به‌دست می‌آید.

مقصود: از مفاعیلن، مفاعیل و از فاعلاتن، فاعلاتن به‌دست می‌آید

محذوف: از مفاعیلن، فعولن و از فاعلاتن، فاعلن به‌دست می‌آید.

مکفوف: از مفاعیلن، مفاعیل و از فاعلاتن، فاعلاتن به‌دست می‌آید.

اخر: از مفاعیلن مفعول به‌دست می‌آید.

منسرح: monsarch. تند. اسب تیزرو. اسب پرشتاب. این بحر از چهار مستفعلن

مفعولات به‌دست می‌آید.

مطوی: از مستفعلن، مفتعلن و از مفعولات، فاعلاتن به‌دست می‌آید.

مطوی مکشوف: از مفعولات، فاعلن ساخته می‌شود.

منحور: manhur. نجر کرده، گلو بریده. سوراخ کردن گلبوی شتر با نیزه، از

مفعولات، فع به دست می آید.

خویشتن خویش را بکوش تو یک لخت

مفتعلن فاعلات مفتعلن فع

که بحر منسرح مثنی مطوی منحور به دست می آید.

خفیف: xafif. سبک. نارسا. از فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن و گاهی از دو فاعلاتن

مستفعلن در هر مصراع به دست می آید.

شادزی با سیاه چشمان، شاد

فاعلاتن مفاعلهن فعلن

که بحر خفیف مسدس مخبون به دست می آید.

در پایانه این نوشتار جدول کاربردی بحر ها و زحاف را در شعرهای به جای مانده

بازتاب می دهیم.

محمود جنیدی جعفری

زمستان ۱۳۹۳